

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

پاسخ صاحب فصول از شقّ اول کلام محقق شریف

در تنبیه اوّل گفته شد که مفهوم مشتق يك مفهوم بسیط دارد.

صاحب فصول در مقام جواب از این اشکالات میر سید علی (محقق شریف) می گوید:

ما اشکال شما را روی هر دو صورت جواب می دهیم:

شق اوّل در کلام میر سید علی این بود که ما اگر مشتق را يك مفهوم مرکبی بگیریم به این بیان که «ناطق» به معنای شیئی ثبت له النطق باشد، محقق شریف گفت: اگر مراد از شیء، مفهوم شیء باشد لازمه اش این است که در فصل، از فصل بودن خارج شده و داخل در عرض عام شود؛ در حالی که فصل، بیان ذاتی می کند و باید آن چه که ذاتی شیء است عنوان فصل را داشته باشد و حال آن که اعراض در ذاتیات راه ندارند.

صاحب فصول می گوید: این که بگوییم: ناطق، مرکب از مفهوم شیء با قید «ثبت له النطق» است بر اساس عرف لغت است. وقتی از لغوی می پرسیم ناطق یعنی چه؟ لغوی می گوید: ناطق، یعنی: شیء ای که نطق برای او ثابت است. ولی منطقی ها در این معنای لغوی تصرف کرده و گفته اند: ناطق را فصل برای انسان قرار می دهیم با القاء جزء اوّل که مفهوم شیء است و در معنای لغوی تصرف می کنیم و با این تصرف، ناطق را فصل قرار می دهیم.

پس ناطق در عرف منطق با ناطق در عرف لغت فرق دارد.

نقد و بررسی کلام صاحب فصول و محقق شریف

مرحوم آخوند می فرماید: این بیان صاحب فصول، صحیح نیست؛ زیرا با مراجعه به منطق، ظاهر این است که منطق، ناطق را با همان معنای لغوی و بدون هیچ تصرفی فصل انسان قرار داده است و منطقی نمی گوید که ما در معنای لغوی ناطق تصرف می کنیم و با این تصرف آن را فصل انسان قرار می دهیم؛ بلکه با همان معنای لغوی ناطق را فصل انسان قرار داده اند.

- خود مرحوم آخوند بعد از ردّ صاحب فصول، يك جوابی به محقق شریف از قسمت اوّل کلام او می دهد و آن جواب آخوند این است:

این اشکال شما در صورتی وارد است که ما ناطق را فصل حقیقی بدانیم نه فصل مشهوری. در باب فصل هم در فلسفه و هم در منطق گفته‌اند: يك فصل حقیقی فلسفی داریم و يك فصل مشهوری منطقی.

فصل حقیقی فلسفی آن چیزی است که مبدأ برای صورت نوعیه يك شیء است و آن چیزی است که شیئیت شیء به اوست.

فصل مشهوری منطقی آن عنوانی است که حاکی از شیء است و از لوازم آن شیء است، و یا به تعبیر دیگر: اظهر خواص يك شیء است.

بعد از روشن شدن این دو عنوان، آخوند می‌فرماید: ناطق، فصل حقیقی فلسفی نیست؛ زیرا ناطق از نطق است و دو احتمال در نطق است: یا از آن تکلم و نطق ظاهری تکلم اراده می‌شود که از مقوله کیف مسموع است و کیف هم یکی از اعراض است.

اگر مراد از ناطق، همین نطق ظاهری است؛ روشن است که نمی‌تواند ذاتی باشد، زیرا نطق همین کیف مسموع است و کیف هم از مقوله عرض است، نه از مقوله جوهر و ذاتیات.

و یا این که ناطق به معنای قوه درك کلیات است و مراد تکلم ظاهری نیست، که از این درك کلیات تعبیر به علم می‌شود؛ و فلاسفه در علم اختلاف دارند که بعضی‌ها گفته‌اند: علم از مقوله کیف نفسانی است، و بعضی گفته‌اند: از مقوله اضافه است (نسبت بین عالم و معلوم)، و بعضی‌ها گفته‌اند: علم از مقوله انفعال است، یعنی: آن حالت تأثیرپذیری نفس است. ولی با تمام این اختلافاتی که در حقیقت علم وجود دارد، علم داخل در جوهر و ذاتیات نمی‌شود.

بنابراین اگر ناطق را به درك کلیات - یعنی: علم - معنا کنیم باز عنوان جوهر و ذاتیات را پیدا نمی‌کند. بنابراین ناطق، فصل حقیقی انسان نیست.

پس ناطق بهترین و نزدیکترین عنوانی است که از انسان حکایت می‌کند و اظهر خواص انسان است.

بعد آخوند می‌فرماید: آنچه که در منطق به عنوان فصل اشیاء بیان کرده‌اند این فصل حقیقی نیست و فصل حقیقی، یعنی: آنچه که مبدأ برای صور نوعیه اشیاء است که آن را فقط خدا می‌داند.

بعد آخوند شاهی می‌آورد که گاهی اوقات منطقی‌ها در تعریف بعضی ماهیات، دو فصل را ذکر می‌کنند؛ مثلاً برای حیوان می‌گویند: حساس متحرك بالارادة که دو فصل هستند؛ در حالی که اگر اینها فصل حقیقی حیوان باشند، فصل حقیقی يك چیز و در عرض هم بیشتر نیست پس این که دو فصل برای يك چیز قرار می‌دهیم کاشف از این است که فصل حقیقی نیستند.

حالا آخوند به میر سید علی می‌گوید: حالا که ناطق، فصل حقیقی نشد و از خواص و از اعراض شد پس مانعی ندارد که يك عرض عام داخل در آن شود به این معنا که:

ناطق يك عرض خاص است که این عرض خاص مرکب از دو جزء است: يك جزء آن مفهوم شیء (عرض عام) و جزء دوم آن ثبت له النطق است. اگر این دو جزء را کنار هم بگذاریم ترکیب این دو، يك عرض خاص به نام ناطق تشکیل می‌دهد به نام ناطق.

پس آخوند از قسمت اول کلام میر سید علی چنین جواب دادند که اگر مرادتان از شیء، مفهوم شیء باشد مانعی ندارد و اشکالی

لازم نمی‌آید.

جواب صاحب فصول از شقّ دوم کلام محقق شریف

- سپس صاحب فصول از شقّ دوم کلام میر سید علی جواب می‌دهد که میر سید علی گفت: اگر مراد از شیء، مصداق شیء باشد و چون که مصداق هر شیء خود همان شیء است، لازمه‌اش آن است که در قضیه «الانسان ضاحك» جهت قضیه مذکوره از امکان به ضروریه انقلاب پیدا کند.

صاحب فصول جواب داده است که: این انقلاب در صورتی است که محمول قضیه را خود شیء بگیریم مطلقاً، یعنی: اگر گفتیم: قضیه «الانسان ضاحك» به «الانسان شیء» منحل می‌شود و شیء را مطلق و بدون قید له الضحك بگیرد و محمول قرار دهید، این‌جا حرف شما درست است؛ زیرا قضیه می‌شود: الانسان انسان، زیرا قرار شد مراد از شیء، مصداق شیء باشد و مصداق شیء در مورد هر چیزی همان چیز است، پس قضیه می‌شود: الانسان انسان، و قضیه ضروری می‌شود:

ولی اگر محمول قضیه را شیء مقید به وصف «له الضحك» قرار دهیم که «الانسان شیء له الضحك»، دیگر این ایراد شما وارد نمی‌شود؛ زیرا انسان به قید «ضحك» ثبوتش برای انسان ضروری نیست. پس دیگر این قضیه ضروری نخواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين